

۵۴۴
در کسر احکام عشر و خراج و بیان مالکان زمین
و بیان عاشر و آنچه متعلق بآن است

تألیف مولوی سید امیر حیدر بلکراهی
مفتی صدر عدالت متعلقه صوبه بنکالا و بهار
واوژ بسنه ۱۲۰۷ هجری

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE7259

محمد طاهر الدین
 بنیاد دین دین دین
 بنیاد دین دین دین
 بنیاد دین دین دین



فصل اول

د بیان معنی عشر وخراج و تفصیل اراضی

عشری و اراضی خراجی

(۱) عشر بضم حصه دهی را گویند و در شرع (۱)

عبارت است از آنکه حصه دهی از زراعت

اراضی ملک عرب و غیره که تفصیلش می آید

بگیرند (۲) و خراج بفتح تین باج و در شرع (۳)

چیزی است که پادشاه از زراعت اراضی

سواد عراق و غیر آن که تفصیلش می آید

یا از مالکان آن اراضی بگیرند و بر نصف

نیفزاید چنانچه بعد ازین مشروحاً بیاید

(۳) و در کتب معتبره فقه مثل هدایه و (۴)

فتح القدر و کفایه و عنایه و بحر الرایق
و تنوای عالمگیری و شرح ملتقی البحار
و غیرها مذکور است که زمین عرب و ملکی
که بقهر و غلبه گرفتند و زمین آن براهل
فتح قسمت نمودند و هر زمین که اهل آن
بر غبت خودها مسلمان شدند و هر زمین از
زمینهای عرب که بقهر و غلبه کشوده شد
و اهالی آن بت پرست بودند و بعد از فتح
قبول اسلام نمودند و امام آن زمین را
بآنها وا گذاشت عسری است و همچنین
هر شهر از شهرهای عجم که امام بغلبه و قهر
فتح کرد و منترده شد درین که آنرا با اهالی
آن وا گذازد و خراج مقرر کند یا آنرا براهل
فتح قسمت نماید و گرفتن عشر قرار دهد و پس
از ترده عسری کرده انید و بعد از آن خراج
گیری از آن مصلحت دید عسری است
(۴) و تفصیل حدود ملک عرب این است
که طول آن از عذیب تا آخر حجرین

در مهره است و عذیب بضم عین مهمله و فتح
 ذال معجبه و سکون یای تحتانی و بای
 موحدۀ نام آبی است برای قبیله تمیم
 و حجر بحای مهمله و جیم مفتوحین و رای
 مهمله بمعنی سنگ است و مهره بفتح میم
 و سکون ها و فتح رای مهمله نام شهری است
 که آخرین است و عرض آن از بیرین
 و دهقان و رمل عالچ تا مشارق شام است
 و بیرین و دهقان ببد و قصر و رمل عالچ
 نامهای مواضع است و مراد ازان قریهای
 است که درین مسافت واقع شد و
 در زمین عرب تهامة و حجاز و مکه و یمن
 و طایف و عمان و بحرین داخل است
 و کوفه ازان خارج (۵) و سواد عراق (۵)
 و زمینی که بعد از غلبه بر کفار که اهل
 آن زمین بودند بر آنها مسلم داشتند
 و زمینی که با اهل آن صلح کردند و آنها جزیه
 بول داشتند خراجی است و هر شهری

که بغلیه فتح کرده شود و پیش از آنکه امام
 حکم بچیزی فرماید اهل آن اسلام آرند پس
 امام در آنجا اختیار دارد که زمین را بر اهل
 فتح قسمت نماید و از آن عشر بگیرد و
 اگر خواهد با اهل آن واگذار و بعد از
 واگذار شدن زمین با اهالی آن هجم امام مختار
 است که اگر خواهد عشر مقرر نماید و اگر
 خواهد خراج و در بحر الرایق از فتاوی
 تاتاریخانی منقول است که اگر اهل سرزمینی
 بعد از تقرر خراج مسلمان شوند خراج از آن زمین
 ساقط نشود و عشری نگردد (۶) و هر که زمین
 موات را احیا کند اگر آن زمین نزدیک
 اراضی خراجی است خراج گرفته خواهد شد
 و اگر قریب زمین عشری است پس اگر
 آباد کنند آن مسلمان است عشر گرفته
 خواهد شد و الا خراج و بیان زمین موات
 انشاء الله تعالی خواهد آمد (۷) و مخفی
 نماید که در گرفتن خراج از زمین که

ذکر آن گذشت در کتب فقه اختلاف است
 صاحب هدایه از جامع صغیر نقل کرده که
 شرط گرفتن خراج از زمین مذکور آن است
 که آب نهر بآن رسد اما در آن صورت
 که از چشمه سیرابش سازند عשרی
 خواهد بود و در فتاوی عالمگیری نیز
 چنان است و در قدوری و کنز الدقایق
 این شرط مذکور نیست و در فتح القدیر
 و تحریر الرایق که هر دو کتاب عمده
 کتب فقه است بدلیل ثابت شده که
 روایت قدوری مفتی بها است و گرفتن
 خراج از زمین مذکور مشروط بر رسیدن
 آب نهر نیست (۸) و مراد از سواد عراق
 قریه های عراق است که بنابر کثرة سبزی
 اشجار و کشت زار بدین اسم مسیحی گشته
 و عرض آن از عَذَّیْب تا عَقَبَه حلوان است
 و تفسیر عذیب کشت و عَقَبَه را بغار سی
 بتل گویند و حلوان بنضم حای مهبله نام

شهري است و طول آن از ثعلبیه تا عبّادان
 است و ثعلبیه بئای مثلثه و سکون عین
 مهمله و فتح لام و کسر بای موحده و فتح
 تحتانی مشدد و هاء منزلی است از منازل
 دشت و بعضی گفته اند که در ثعلبیه عطف
 نام قریه است بفتح عین مهمله و سکون لام
 و ثای مثلثه و از اینجا ابتدای طول میگیرند
 و آن قریه وقف است بر علویان و اول عراق است
 و شرقی در جله واقع شده و عبّادان بفتح
 عین مهمله و تشدید بای موحده قلعه است
 خورن برکنار بحر و طول سواد عراق
 یکصد و شصت فرسخ و عرض آن هشتاد
 فرسخ است و مساحت آن سی و شش هزار
 هزار جریب است و آن بحساب متعارف هند
 سه کرور و شصت لکجه جریب می شود

فصل دوم

در بیان مالکان زمین و آنچه

متعلق بآنهاست

- (۹) در هدایه و فتح القدير و بحر الرایق مرقوم است که زمین سواد عراق ملک اهل آنست ایشانرا میرسد که بیع آن نمایند و هر تصرفی که خواهند مثل رهن و هبه در آن کنند زیرا که امام هرگاه زمین را بقرقر فتح کند مختار است در اینکه آن زمین را میان اهل فتح قسمت نماید یا باهل آن دیار واگذارد و از آن زمین خراج بگیرد و درینصورت اخیر زمین در ملک اهل آن باقی خواهد ماند (۱۰) و پوشیده (۱۱) نماند که از ظاهر عبارت هدایه و دیگر کتب مفهوم می شود که ملکیت زمین باهل آن خاص بسواد عراق است لیکن شناسایی اسالیب کلام میداند که مقصود

صاحب هدایه ازین قید تخصیص نیست
 و اینمعنی از دلیلی که برای
 افاده ملکیت آورده بصراحت پیدا است
 و منشاء ذکر سواد عراق با وجود
 عدم قصد تخصیص آنست که آن سرزمین
 در عهد حضرت عمر رضی الله عنه
 مفتوح شد و گرفتن خراج ازان باجماع
 صحابه قرار یافت و این فعل حضرت عمر
 حجت قرار دادن خراج در ممالک دیگر شد
 لهذا فقها ذکر سواد عراق میکنند
 و اشاره می نمایند بآنکه ابقای ملکیت
 مالکان زمین از سواد عراق شروع شد
 و کلام شارح ملتقی الاثر بر اینمعنی
 نص است و آن این است که زمین سواد
 عراق که عبارت از بصره و کوفه و بغداد
 و نواحی آنست و هر بلده که مفتوح بغلبه
 شود و اهل آنرا ثابت و بحال بر آن داشته
 آید یا مصالحه کرده شود با آنها و خراج

مقرر نموده شود اراضي آن مملوک آنهاست
و بيع و هبه و وصيت و اجاره و وقف
آنها را جايز است و موروث خواهد شد آن
اراضي از آنها (۱۱) و صاحب بستر الرايق
(۱۱) مي نكازد كه اگر زمين را مالك آن
بدست كسي بفروشد خراج آن همچنان
به مشتري عايد شود و اگر مالك بپيرد
زمين منتقل بورثه اش گردد و اگر زمين
را مالك آن وقف نمايد خراج بحال
خود باقى ماند (۱۲) و از فتح القدير مفهوم
(۱۲) مي شود كه هرگاه مالك زمين بپيرد
و وارثي نكند دارد زمين داخل بيت المال
ميشود و والي ملك هرچه از آن زمين
بگيرد بدل اجاره است نه خراج از آنكه
زمين مملوك كشاورز مي باشد (۱۳) و در شرح
ملتقي الابحر مذکور است كه هرگاه پادشاه
بعد مرگ مالك زمين را فروشد ادائي
شراج بر مشتري واجب نشود چرا كه پادشاه

زرعوض عین برای بیت المال گرفت پس
 خراج که وظیفه زمین است باقی نماند
 و بنا بران گرفتن منفععت تمام یا بعض هم
 ساقط شد و عشر نیز از چندین زمین گرفته
 نخواهد شد انتهای و لهذا از بکسر الرایق
 مستثنی می شود که پادشاه را باید که
 اینچنین زمین را بقیعت دو چند فروشد
 و هم در شرح ملتقی الابرار مذکور است
 که اراضی که بسبب موت مالکان داخل
 بیت المال می شود موسوم است باراضی مملکت
 و اراضی جوز و اراضی امیری و اراضی میریه
 و همچنین زمینی که مفتوح بغلبه شود
 و برای مسلمانان باقی داشته آید موسمی
 بهین اسمها است و حکم این هر دو زمین
 چنانکه در فتاوی تاتارخافی است اینکه
 یا پادشاه مزارعان را قایم مقام مالکان در
 زراعت و ادای خراج فرماید یا بقدر خراج
 زمین را بآنها باجاره دهد و درین هر دو صورت

آنچه حاصل خواهد شد نسبت به مزارعان
 اجرة است و نسبت به پادشاه خراج پس اگر
 ماتقرر در اهرم است نامش خراج موظف است
 و اگر بعض خراج است نام آن خراج مقاسمه
 و بیان خراج موظف و مقاسمه عنقریب
 انشاء الله تعالی می آید و برین هر دو طریق
 بیع و تصرفات مزارعان در آن زمین جایز نیست
 و موروث هم نخواهد شد (۱۴) و اگر پادشاه (۱۴)
 زمین را از اراضی موات بکسی بخشد آنکس
 مالک خواهد شد اگرچه از اهل مصارف
 نباشد و بیان اهل مصارف بعد ازین
 انشاء الله تعالی می آید و هیچ کس را
 اخراج محی زمین موات ازان زمین
 نمیرسد و بیع و وقف و وراثت آن صحیح است
 (۱۵) و اگر پادشاه زمین آبادان را بشخصی (۱۵)
 قطاع نماید جایز است و او منافع آنرا مالک
 خواهد شد فقط پس او را اجاره دادن آن
 زمین بدیگران نمیرسد نه بیع و وقف

(۱۶) و توربث انتهي (۱۶) و از بحر الرایت مستفاد
می شود که در بخشیدن خراج زمین
بودن شخص از اهل مصارف شرط است
و همچنین اگر پادشاه خراج را بصاحب زمین
ترک کند بقول امام ابی یوسف جایز است
و قنوی بر آن است و بودن صاحب زمین
از اهل مصرف شرط است چنانکه در اکثر
کتاب مذکور است لیکن حموی در حواشی
اشباه و نظایر از حاوی قدسی نقل کرده
که در بنصورت بودن صاحب زمین از اهل
مصرف شرط نیست (۱۷) و هم در شرح
ملتقی الا بحر است که در شرح داماد
افندی است که زمیني که رجوع
به بیت الیال کند مزارع آن مالکش نمی شود
مگر بتبلیک پادشاه پس اگر بهیرون یکی
از آنها پیشرش قائم مقام او شود و اگر پسر
نداشته باشد به بیت الیال عود کند و اگر
اوراد ختم یا برادر اعیانی باشد باینجاریش

بگیرد و اگر معطل گذارد آنرا و حال آنکه
 متصرف شده است سه سال یا زیاد بر آن
 بر حسب تفاوت زمین پس بر آورده
 خواهد شد آن زمین از دست او و داده
 خواهد شد بدیگری و هیچ یکی از
 مزارعین را نمیرسد که زمین برای دیگری
 فارغ کند مگر باذن پادشاه یا نایب او (۱۸)
 و در خانه است که اگر زمین جوز
 انگورستان یا محل درختهای دیگر است
 و اهل آن انگور و درختها معلوم است
 دیگری را زراعت در آن حلال نیست و اگر
 اهل آن معلوم نباشد حلال است و حصه
 محنت خود از آن بگیرد (۱۹) و از آنچه
 نوشته شد واضح میشود که قریه و مزارع
 که پادشاه با وجود بقای رقبه زمین
 بدست رعایا به بعض مردم میدهد تملیک
 رقبه نیست بلکه تملیک خراج است و رقبه
 برای بیت المال باقی می ماند پس آن زمین

موروث نخواهد شد زیرا که در حقیقت
مملوک مورث نگردد و وقف آن هم
صحیحش نیست (20) و همچنین قری و

(20)

مزارع را که بعضی سلاطین برای مصالح
مساجد و مدارس باوجود باقی داشتن رقبه
زمین بدست رعایا وقف میکنند در
حقیقت وقف نیست و خراج آن بکسی
خواهد رسید که وقف او را برای انتظام
مصالح معین کرده بشرطی که آنکس از اهل
مصارف باشد و شروط وقف را بتقدیم رساند
بخلاف آنچه که داده می شود از بیت المال
از آنکه از اوقای که از عهد حضرت عمر
رضی الله عنه تا زمانه معتصم هر سال بفقها
میدادند منقطع شده است پس این اوقاف
که برای علما از بیت المال مقرر شده عوض
چیزی است که هر سال سابقا از بیت المال
منی یافتند و آنچه که پیشتر بایشان از
بیت المال میدادند عوض تکلیف عملی نبود

بلکه خاصه برای قیام ایشان بعلم بوده است
 پس کسی که باین صفت موصوف باشد
 او را اخذ از بیت المال میسر شد هر چند که
 شرایط واقف بجانبارد و آنکه بصفت قیام بعلم
 اشتغال ندارد جایز نیست که بگردد (21)
 و در منظومه و هبانیه است که اکثر سلطان
 از بیت المال چیزی برای مصلحت عامه
 وقف کند جایز است و ثواب آن بیابد و وقف
 لازم نکردن و احادی را میسر شد که بعد
 سلطان وقف مذکور را باطل کند و در
 چنین وقف خراج لازم نمی آید (22) و گفته اند
 که اگر پادشاه خواهد که زمینی را برای
 خود از بیت المال خرید نماید باید که اول حکم
 بیع بدیگری فرماید بعد ازان از او برای
 ذات خود خرید کند (23) و در معروضات
 مفتی ابی موسعود میسطور است که اگر
 کسی بذات خود دشتی را بکشد یا احیا کند
 زمینی را بکاو و بپیرد و پسری و

دخترى بگذارد و رينصورت ميراث به پسر
 خواهد رسيد و دختر محروم خواهد ماند
 چه در امور سلطاني حصه به پسر منتقل
 مي شود و بدختر هيچ نميرسد مگر آنكه زمين
 در دفاتر متعین بپلك باشد و اگر ميت دختر
 فقط گذارد حصه اش ندهند و صاحب تيار
 بهر كه خواهد عطا نمايد (24) و در سال
 نهم و پنجاه و هشت حكم پادشاه صادر شد
 كه اراضي كه آنرا كسي بعبل و كلفت
 و خرج زربكشايد و احيا نمايد و بپيرد و پسر
 نگذارد بچه سبب آن زمين بدیگران داده
 شود و دختر او را محروم کرده آيد و حكم شد
 كه بدختران ميداده باشند و هرگاه كه مناقضه
 ميان خواهران و دختران روده بايد كه
 جباةء بيغرضان را حاضر كنند كه تعيين
 مصارف آبائي آنها در احياي زمين كنند
 و آن مقدار بدختران داده زمين از آنها
 گرفته شود تا اينجا ملخص كلام شارح

- ملتقي الابحر است (25) محرر رساله كنيد⁽²⁵⁾ .
 كه در فرامين سلطان اورنگ زيب عالمگير
 انار الله برهانه ديده ام كه اراضي را تابودن
 پسران بد ختران و تابودن دختران بعصبات و
 تابودن عصبات بذوي الارحام ندهند (26) و بر⁽²⁶⁾
 واقف اصول شرعي هويد است كه مدار احكام
 عشر و خراج بر چهار است و محاربات احكام اين
 زمان را چهار نميتوان گفت بناء عليه اكثر
 يكي از اينها ملكي را كه پيش از اين بر دست
 سلاطين اسلام فتح شده و خراج بر زمين آن
 قرار يافته بغير بشكرد نمي تواند كه آن
 زمين را براهل فتح قسمت نمايد بل مي بايد
 كه تا آن ملك دارا لحرب نشود بهمان طور
 سابق باهل آن گذارد و همچنين اكثر بصلح
 بشكرد و بعد چندي بنا بر انقلاب زمان قوت
 و شوكت در اهل زمين باقي نماند نميرسد كه
 زمين را از ملكيت ايشان بزر و حكومت انتزاع
 كند بل مي بايد كه بهمان طور سابق با آنها

و از آنکه از خراج از زمین میگردیده باشد
 چنانچه مفصل مذکور شد (۲۷) و ازین تقریر
 واضح میشود که حکام هندوستان را مثلاً
 جایز نیست که زمینداران را از زمینداری
 شان معزول کرده خودش متصرف شوند
 چه از بلاد هندوستان هر قدر که در اوایل
 بقعر مفتوح شد امام آنرا بر اهل آن مقرر
 داشت و تاحال وجهی داعی انتزاع اراضی
 مذکوره از آنها پیدا نیست و هر قدر که بصلح
 بدست آمده پس هرگاه دران امام مجاهد را
 اختیار در انتزاع و ابقای زمین نیست
 حکام این زمان را چه گونه تواند بود و مسایل
 عدم اخراج اراضی از دست مالکین در حال
 افلاس آنها در فصل چهارم انشاء الله تعالی
 خواهد آمد

فصل سیوم

در بیان عشر و کیفیت

و یکیت شرفتن آن

- (28) در بحر الرایق و فتاوی عالمگیری و در (28)
 دیگر کتب مستطوره است که ابتدا کرده نمیشود
 بکثرتن عشر مگر از مسلمان و عشر متعلق
 به پیدایش زمین است نه بقادر شدن بر کشتکار
 پس اگر یکی زمین را با وجود قدرت نه کار
 عشر بر او واجب نشود (29) زمین عشری را
 هرگاه بآب باران یا بآبی که جاری از نهر باشد
 سیراب کنند و در آن گندم و جو و ارزن و برنج و
 اصناف حبوب و بقول و نیشکر و قصبه الذریره
 و خربزه و خیار و بادرننگ و بادنجان و حصیر
 و زره و کشنیز و گتتان و تخم آن پیدا شود
 عشر واجب گردد (30) و همچنین در گردگان
 و بادام و اقلام گل عشر واجب است و همچنین
 است در شپش و میوهایی که در زمین عشری

پدید آید و در میوه‌های که از درختان کوه گاه
 (31) ملک هیچکس نباشد بر چیده آید (31) و
 هرچه از زمین پدید شود و همو زمین ازان
 مقصود نباشد مثل هیزم و نی و گاه و گز و سعف
 عشر دران واجب نشود زیرا که اراضی
 ازین چیزها نقصان پذیرد و انتفاع ازان
 مقصود نباشد (32) پس اگر کسی گاه و نی
 و شاخ‌های خرما را بریده می‌فروخته باشد
 عشر واجب کردند و همچنین است در بریدن
 (33) و فروختن چنار و صنوبر (33) اما هرچه تابع
 زمین باشد مانند نخل و درختها و هرچه
 از درختها بر آید مثل صیغ و قطران عشر
 دران واجب نشود (34) و نخه‌هایی که بکار
 زراعت یاد و آید مانند تخم خربزه و نانخواه
 (35) و شونیز عشر دران واجب نیست (35) و
 همچنین در قنب و درخت پنبه و درخت
 باد نجان و درخت کنده و درخت موین
 و درخت انجیر و درخت میوه در که در خانه

- شخصی باشد عشر در آن واجب نیست (36)
- و اراضی عشری که بد و لاب و دلو آب در آن
ریخته سیرایش سازند نصف عشر در آن
واجب شود (37) و اگر چند ماه بد و لاب (37)
- و دلو و چند ماه بآب جاری از نهر سیراب
کرده اند اعتبار اکثر راست یعنی اگر بیشتر
بد و لاب و دلو تر کرده اند نصف عشر و الا تمام
عشر واجب است و اگر هر دو برابر است هم
نصف عشر است (38) و وقت کرفتن عشر (38)
- بر آمدن زراعت از زمین و ظهور میوهها است
پس اگر کسی قبل زراعت و ظهور میوهها
ادای عشر نماید جایز نیست (39) و اگر تمام (39)
- زراعت بسبب غیر اختیاری هلاک شود عشر
ساقط گردد و اگر بعضی آن هلاک شود بقدر
نقصان عشر کم گردیده خواهد شد و اگر دیشتری
بغیر مالک هلاک کند ضمان بر او لازم آید
(40) زمین عشری که بدست تغلبی باشد (40)
- و چند عشر در آن واجب گردد و تغلبی

به فتح لام منسوب است به تغلب که نام
 شخصی بود در عرب و کسانی که از اولاد
 اویند آنها را بنی تغلب گویند و آنان
 قومی از مشرکان عرب اند که حضرت
 عمر رضی الله عنه هرگاه جزیه از ایشان طلب
 فرمود گفتند که ما عشر را دو چند خواهیم
 داد و جزیه نخواهیم داد و حضرت عمر بان
 صلح فرمود و اگر زمین تغلبی را مسلمانی
 یا ذمی خرید نماید عشر همچنان دو چند ماند
 (41) و اگر مسلمانی زمین عشری را بدست
 ذمی بیع نماید در آن خراج واجب شود و
 اگر کسی زمین عشری را بدیگری اجاره
 دهد عشر بر مالک آن است (42) و اگر
 زراعت پیش از درو هلاک شود ادای عشر
 بر آجر لازم نیاید و پس از درو لازم آید (43)
 و اگر کسی زمین عشری را در حالی که
 زراعت در آن رسیده باشد با نوراعت فروشد
 یا فقط بیع زراعت نماید عشر بر بايع است

واشکرزه بین را در حال نارسیدگی زراعت
 بغرو شد پس ششم ششتری وقت خریداری
 فصل قول کرگه است عشر بر بایع است
 والا بر ششتری (44) واجرة مال ونفقة تاوان (44)
 وزیریکه در کندن نهی خرج نذر واجرة
 نگاهبانان زراعت وسوای آن در عشر محسوب
 خواهد شد (45) ونرا شباه و نظایر از نرا زیه
 مسطور است که هرگاه پادشاه گرفتار عشر
 از کسی که آید ای عشر بر او واجب است
 ترک کند جایز است پس اگر آنکس از فقرا
 است ضمان بر پادشاه لازم نیاید واشکر از
 اغنیا است لازم آید و باید که از بیت المال
 سراج به بیت مال صدقه رساند و بیان
 بیت المال انشاء الله تعالی می آید

فصل چهارم

در بیان اقسام خراج و کیفیت و ملکیت اخذ آن
و آنچه متعلق بآن است

(46) خراج بر ده و قسم است خراج مقاسمه

و خراج وظیفه که آنرا خراج مقاطعه و خراج

موظف هم گویند (47) خراج مقاسمه

عبارت است از اینکه مثلاً حصه پنججی یا

حصه ششجی از زراعت بگیرند و آن هم

مانند عشر متعلق به پیدایش زمین است

نه بقادر شدن بر کشتکار پس اگر یکی زمین

را با وجود قدرت نه کارد خراج واجب نشود

(48) و خراج وظیفه عبارت است از اینکه

واجب شود چیزی بر ده ماه مالک زمین و

آن متعلق بقادر شدن مالک بر انتفاع از

زمین است و از اینجا است که خراج وظیفه

در هر سال یکبار واجب شود خواه مالک

زمین یکبار زراعت کند خواه چند بار و

خراج مقاسمه و عشر یکبار زراعت مکرر

می شود. بالجمله، خراج مقاسبه به منزله
 عشر است درین که هردو متعلق به پیدایش
 زمین است و فرق میان عشر و خراج در
 مصرف است چنانچه عنقریب انشاء الله
 تعالی می آید (49) در بحر الرایق و فتاوی (49)
 عالمگیری مذکور است که خراجی که
 آنرا حضرت عمر رضی الله عنه باجها صحتا به
 بر سوید عراق وضع کرده است از هر جریب
 زمین لایق زراعت مثل کندم و جو و عدس
 و ذره یکصاع و یک درم است و از رطب پنج درم
 و از نخیل متصل و کرم ده درم زیرا که در
 زراعت مشقت بسیار است و در رطب کم ازان
 و در نخیل متصل و کرم ازان کمتر (50) و رطب (50)
 بفتح را عبارت است از خیار و بادرنشک و
 بادنجان و امثال آن و اطلاقش بر نیشکر هم
 کرده اند (51) و مراد از نخیل متصل آن
 است که نخاله بکھوی قریب هجرت باشد
 که امکان زراعت در آن زمین نبود پس

اگر نخله در اطراف زمین متغرق و وسط
 زمین مزروع خواهد بود خراج نخیل
 در آنوقت لازم نخواهد شد (52) و مراد از کرم
 آن است که شاخها چنان با هم پیچند که
 امکان زراعت در آن نباشد (53) و هر چه
 سواي آن است مانند زعفران و بوستان
 خراج در آن بحسب مشقت است چون ربع
 یا ثلث و جزان و نهایتش آن است که زیاده
 از نصف نگیرند (54) و بستان عبارت است
 از زمینی که گرد کرد آن دیوار کشیده
 باشند و در آن نخیل متغرق و اشجار باشد
 (55) و آنچه از مقدار خراج در غلات و زعفران
 و غیره مذکور شد وقتی است که اراضی
 قابلیت آن داشته باشد پس اگر ربع زمین
 قلیل باشد بحسب آن خراج نیز کم کرده
 خواهد شد اما اگر زمین بنابر زیادتای ربع
 لایق افزونی خراج بر نصف باشد پس
 اصح روایت آنست که بر نصف هیچ زیاده

- نکنند (56) و اگر آب بر زمین غالب شود (56)
یا از زمین منقطع گردد خراج ساقط شود
(57) و هرگاه زمین خراج در آب غرق شود (57)
و بعد از آن آب بر زمین فرو رود و آنقدر
وقت باقی ماند که مزارع بار دوم بر
زراعت پیش از ده خول سال دیگر قادر باشد
و او زراعت نکند خراج واجب شود و اگر آنقدر
وقت باقی نماند خراج ساقط گردد (58) (58)
و اگر باز داشته شود مزارع از زراعت خراج بر او
لازم نیاید (59) و اگر زمین را آفتی برسد و (59)
همه زراعت خراب شود خراج ساقط گردد و اگر
بعضی زراعت باقی ماند پس در صورت بقای
آن مقدار و چند خراج خراج گرفته خواهد شد
و در صورتیکه کم از مقدار و چند باشد نصف
خراج واجب خواهد گشت (60) و صواب (60)
آنست که اول ملا حظہ کنند که در مزارع
در زراعت چه قدر صرف شد و پس از آن
حاصل زراعت را اندازه نمایند و هر چه خرج

شده باشد بکشا ورزده هندن و بعد از آن اگر
 چیزی افزاید بتفصیلی که نوشته شد خراج
 بگیرند (61) و مراد از آفت آفت سپاوی است
 که احتراز از آن ممکن نباشد مثل غرق
 و حرق و شدت برودت (62) و هم شرط
 سقوط خراج در آفت سپاوی آنست که زراعت
 را درون کرده باشند (63) و هم شرط سقوط
 خراج آن است که مزارع بار دوم قبل دخول
 سال دیگر بر زراعت قادر نباشد والا خراج
 ساقط نخواهد شد و اگر آفت چنان است که
 احتراز از آن ممکن است خراج ساقط نشود
 (64) و اگر زمین را یکی از مزارعین بطریق
 اجاره یکساله برای زراعت شکر قندهار باشد
 حال غلبه آب و انقطاع آن بعد از اجاره ساقط
 شود اما اگر آفتی رسد پس از آفت قبل انقضای
 سال است هر قدر بدل اجاره که پیش
 از آفت رسیدگی است ساقط نخواهد شد
 و هر قدر که بعد از آن است ساقط خواهد شد

- (۶۵) واگر کسی زمین خود را عمارت یا احاطه
یا مسافر خانه یا مقبره گزند اند خراج ساقط شود
- (۶۶) شهید و میوه ها که در زمین خراج
پیدا شود خراج در آن واجب نگردد (۶۷) و
- (۶۷) هم در فتاوی عالمگیری و دیگر کتب
مستطوره است که زمینی که خراج آن وظیفه
است هرگاه کسی آنرا غصب کند و غاصب
منکر شود و مالکش گواهان نداشته باشد پس
اگر غاصب منزه و وعش نکرده خراج بر هیچ یک
از مالک و غاصب واجب نخواهد شد و اگر غاصب
در آن زمین چیزی کشته است که بسبب
آن زمین نقصان پذیرفته اند ای خراج
بر غاصب است و اگر غاصب اقرار بغصب
کرده یا گواهان مالک موجود اند و غاصب
در آن زمین چیزی نکشته که بسبب آن
نقصانش رسد خراج بر مالک زمین است
و اگر غاصب در رعایت نقصان نموده نزد امام
الکافی خراج بر صاحب زمین است دلیل

(68) باشد نقصان یا کثیر (68) و در بیع و فایده هرگاه

مشتري زمین را قبض نماید حکم او حکم

غاصب است و بیع و فاعبارت است از آنکه با بیع

بهشتري بگوید که این عین را بدست تو

بعوض دین تو که بر من است فرو ختم

باین شرط که هرگاه دین را ادا کنم عین از آن

من باشد (69) و اگر کسی زمین خراجی را

بدست دیگری بفروشد و حال آنکه زمین

فارغ است پس اگر از سال آنقدر باقی مانده

که مشتري در آنقدر مدت برزراعت

قادر است خراج بر او واجب خواهد شد به کار

بیان کار و اگر آنقدر مدتی باقی نماند پس خراج

بر بیع است و فتوی بر آن است که اگر در سال

سه ماهه باقی مانده باشد ۱۰ دای خراج

بر مشتري است و الا بر بیع (70) و اگر پادشاه

خرج از مشتري در آنحال که بروی لازم

نمی آید بگیرد مشتري را نمیرسد که مواخذه

از بیع نماید (71) و اگر زمین را در بیع است

مشتری وریعی و یکی بیایع رسید و دیگری
 بهشتی یا آنکه هر یکی از آن دو کس بر تحصیل
 هر یکی از دو ریع برای ذات خود قادر است
 الهی خراج بر هر دو واجب شود (۷۲) هرگاه (۷۲)
 شخصی زمین خود را که خراجی است
 بدست دیگری فروشد و مشتری آنرا بعد یکماه
 بدست کسی دیگر فروشد و همچنین معامله
 واقع شود تا آنکه سال تمام بگذرد خراج
 بر هیچ یک لازم نیاید و اگر سه ماه بدست
 مشتری اخیر باقی ماند خراج بر او واجب
 شود (۷۳) و اگر شخصی زمین را که در آن
 زراعت موجود باشد بیع کند الهی خراج
 بر هر حال بر مشتری واجب شود (۷۴) و اینهمه (۷۴)
 در صورتی است که حکام گرفتن خراج
 را در آخر سال قرار داده باشند پس اگر
 خراج اوایل سال بر سبیل تعجیل میگیرند
 آن خود ظلم محض است و خراج بر هیچ
 یک از بیایع و مشتری لازم نشود (۷۵) شخصی که (۷۵)

برای او دهی در زمین خراج است و او را در آن
 ده بیوت و منازل است هیچ چیز از خراج بر او در آن
 واجب نشود (76) و همچنین هرگاه شخصی را

خانه در شهر باشد و قدری از زمین آنرا
 بیستان گردانند یا نخل در آن نشانده از

خانه اش بیرون کند خراج در آن واجب نشود
 و اگر تمام خانه را بیستان گردانند پس اگر

در زمین عشری است عشر و اگر در زمین

خراجی است خراج واجب شود (77) عامل

هرگاه خراج را بی حکم سلطان به زارع بخشد

حلال است اگر مزارع از اهل مصرف باشد

(78) هرگاه شخصی زمینی را از اراضی عشر

یا خراج برای تجارت بکشد در زمین عشری

عشر و در زمین خراجی خراج لازم می آید و زکوٰه

تجارت واجب نشود (79) و اگر قومی از اهل

خراج در کاشتن زمین عاجز آید و نزد آنها

چیزیکه بآن ادای خراج نمایند موجود

نباشد پادشاه را نپرسد که اراضی از آنها

بشیرد و بر سبیل تسلیک بدیگران دهد
 بلکه بر سبیل اجاره بدیگران داده خراج
 از آنها میگرفته باشد و صحیح آن است که
 پادشاه اراضی را با جاره بدهد و بقدر
 خراج خود بشیرد و باقی برای مالک زمین
 نگا هدارد (80) و اگر مستاجر بهم نرسد (80)
 کسی را بطریق مزارعت به ثلث یا ربع بدهد
 یعنی ملاحظه کند که از چنین اراضی
 چه قدر میگیرند پس بقدر آن بطریق مزارعت
 گرفته باشد و خراج از حصه مالک زمین
 گرفته باقی برای مالک نگا هدارد (81) (81)
 و اگر کسی که بطریق مزارعت بشیرد بهم
 نرسد زمین را بشخصی دهد که قایم مقام
 مالک شده ادای خراج از زمین نماید
 و اقامت شخص غیر مقام مالک بدو طریق
 است و تفصیل آن از فتاوی تاتار خانی
 در فصل دوم گذشت (82) و اگر هیچ یک (82)
 ازین مردم بهم نرسد پادشاه را میرسد

که زمین را فروخته بقدر خراج خوه
 بگیرد و بای برای مالک زمین نگاهدارد
 (83) و گفته اند که پادشاه گاو و آلات
 زراعت خرید نماید و بشخصی بدهد که
 در آن زراعت کند و هرگاه غله حاصل شود
 خراج و آنچه خرج شده بخودش بگیرد
 و بای برای مالک زمین نگاهدارد (84)
 و امام ابو یوسف فرموده که پادشاه از مال
 بیت المال هر قدر که بآن گاو و آلات
 زراعت خرید تواند شد مالک زمین را بطریق
 قرض بدهد و ضامن بگیرد و اقرارنامه
 زراعت از او نویساند پس هرگاه غله پیدا
 شود خراج بگیرد و هرچه قرض داده است
 ادای آن برگرداند صاحب زمین است (85)
 و هرگاه مالک زمین از زراعت عاجز آید و
 پادشاه اراضی را موافق تفصیل سابقه
 بدیگری دهد و بعد چندی مالک را اقتدار
 بزراعت حاصل شود باید که پادشاه زمین را

از دست او بر آورده به ملک دهد مگر در صورت
بیع تا اینکه تاجترجیه عبارت فتاوای عالمگیری
(غیره است) (۸۶) مکرر رساله گوید که (۸۶)
از زمین مسایل ظاهر است که بیع اراضی
وقتی صحیح است که مستاجر و کسی که
بهزار عت زمین را بگیرد و کسی که قائم
مقام مالک زمین در ادای خراج باشد
بهم نرسد و هم مبلغ در بیت المال نبود
و فقدان اینهمه امور عسیر التحقق است
خصوص در مملکتی که آبادان باشد مثل
هندوستان اری در ملک عرب که صحاری
و براری بیشتر دارد ممکن است که اینهمه
امور در وقتی از اوقات مفقود باشد پس
ثابت شد که انتزاع اراضی از مالکان
برای بیع در مالک هند با وجود تیسر
امور مذکور خلاف شرع است (۸۷) و هم (۸۷)
در فتاوای عالمگیری از کتب معتبره مستوی
است که اثر اهل خراج اراضی خود

گذاشته بگریزند امام اختیار دارد در اینکه زمین را از بیت المال آبادان کند و غله اش برای مسلمانان باشد یا بدیگران بطریق مقابله بدهد و هرچه از آنها بگیرد در بیت المال جمع نماید (۸۸) و از امام ابی یوسف است رحمه الله تعالی که هرگاه مالکان زمین بگریزند پادشاه زمین را باجاره دهد و بقدر خراج از آن بگیرد و باقی برای مالکان نگاهدارد و چو آنها باراضی خود بیایند زمین را بآنها بسپرد و در آن سال که آنها گریخته اند زمین را باجاره ندهد (۸۹) هرگاه پادشاه بنا بر عذری بپردازد می چکد که از اراضی خود را بزمینی دیگر بروند صحیح است و بی عذر غیر صحیح و عذر آن است که در آن میان شوکت و قوت نباشد و پادشاه بترسد که اگر در اراضی خود را اقامت دارند اهل حرب بر آنها تاخت آرند یا خوف کند که اگر متقیم اراضی

خودها باشند بچاسوسی احوال مسلمانان
 با اهل حرب پره ازند و فتنه برپا کنند و پادشاه را
 بپاید که قبیله اراضی بایشان دهد یا زمینی
 برابر زمین اینان بپایش کرده عطا نماید و
 در صورت تبدیل زمین خراج زمینی که
 با اهل ذمه خواهد رسید بر آنها واجب
 خواهد شد و در اراضی ایشان که آنرا گنارند
 اگر مسلمانان متوطن شوند بر آنها خراج است
 (۹۰) دیهی است و دران اراضی است که (۹۰)
 اربابش مرده اند یا غایب شده اند و اهل ذمه
 از ادای خراج آن عاجز آیند و اراده کنند
 که پادشاه بسپزند پس پادشاه بر نهجی
 که تفصیل آن گذشت عمل فرماید (۹۱) (۹۱)
 گروهی ضیعه را خریدند که دران کروم
 و اراضی است و یکی از آنها کروم را خرید و
 دیگری زمین را و اراده کردند که خراج را
 قسمت نمایند درین صورت فقها گفته اند که
 اگر خراج کروم و اراضی هر دو معلوم

باشد ان ای خراج بطوریکه قبل خریدن آنها
 بوده باقی خواهد ماند و اگر خراج کروم
 غیر معلوم باشد و خراج ضیعه جهلگی
 بی تفصیل میگرفته اند پس اگر دانسته شود
 که کروم جای که هست همیشه در آنجا
 کروم بوده است و اراضی نیز همچنین است
 خراج کروم و اراضی را ملا حظہ کرده چهلہ
 خراج ضیعه را بقدر حصہ کروم و اراضی
 بر هر دو قسمت خواهند نمود (۹۲). دیهی است
 که خراج زمین آن متفاوت است و آنکس
 که خراج زمین او زیاد است در خواست تسویه
 میان خون و غیر خون نمود فقها گفته اند اگر
 معلوم نباشد که خراج در ابتدا مساوی
 بود یا متفاوت باید که بحال سابق بگذارند
 (۹۳) هرگاه شخصی در زمین خراج درختهای
 کرم پاد بیگرنشانند تا که باردار نشود بر وی
 خراج زراعت است و هرگاه بارور شود پس اگر
 مبلغ قیمت ثمر به بیست درم یا اکثر آن.

- رسد خراج ده درم واجب خواهد شد و اشکر از بیست درم کم است مقدار نصف خراج کم خواهد شد و اشکر نصف خراج بیک صاع و یک درم نمیرسد کم از آن نکرده خواهد شد
- (94) اشکر در زمین شخصی همیشه است (94)
- که در آن شکار بسیار است خراج بر او واجب نیست (95) هرگاه در زمین کسی نباشد یا کز یا صنوبر یا بید یا درختی دیگر بی بر باشد پس اشکر ممکن است که آنرا بریده زمین را مزرع گردانند و نکرده خراج بر او واجب شود و اشکر قدرت بر آن ندارد خراج واجب نشود
- (96) و اشکر در ارض خراج زمینی است (96)
- که در آن نمک بسیار یا کم پیدا می شود حکمش آن است که اشکر مالک بر مزارع اشکر انیدنش قادر است و آب بدان می رسد بر آن خراج است و اشکر آب نمیرسد یا آن زمین در کوه است و هیچ آبی بدان نمیرسد خراج واجب نشود (97) و پاشاه را باید که (97)

برای تحصیل خراج شخصی را فرستند که
 با مردم بنرمی پیش آید و مراعات عدالت
 در خراج نماید و بقدر غله از هر یک خراج
 بگیرد یعنی اگر در زمین غله ربیع
 و غله خریف هر دو پیدا می شود وقت
 حصول غله ربیع تخمین کند که در خریف
 چه قدر غله ازین زمین حاصل خواهد شد
 پس اگر بداند که غله خریف برابر غله
 ربیع خواهد شد خراج را تنصیف نموده نصف در
 ربیع و نصف در خریف بگیرد و بقول اشکر
 در سالی پنج بار پیدا شود هر بار پنجمی
 حصه خراج بگیرد و اگر چهار بار پیدا شود
 هر بار چهارمی حصه بگیرد و برین قیاس
 کار کنند (۹۸) و باید که خراج وقت طیار شدن
 غله بحسب اختلاف بلاد بگیرد (۹۹) و
 مالک زمین را باید که تاخراج اذان نماید
 از غله نخورد و اشکر خورد ضمان آن بر او است
 (۱۰۰) و یاد شاه رامیزد که غله را حبس کنند (۱۰۰)

- تا آنکه خراج ادا شود (۱۵۱) و اگر شخصی در (۱۵۱)
 ادای خراج یکسال یا دو سال تعجیل نماید
 جایز است و هر که خراج را به تعجیل ادا کرده
 پس از گزینین او در آن سال غرق شد
 پادشاه را باید که زر خراج با و باز دهد (۱۵۲) (۱۵۲)
 و هر که ببرد و حال آنکه بر او خراج است
 از متروکه اش گرفته خواهد شد (۱۵۳) (۱۵۳)
 و از خصلتهای اکاسره که اهل شرع آنرا پسند
 داشته اند آن است که هرگاه در زراعت مزارعی
 آفتی رسد ضمان تخم و نفقه او بر خود میکینند
 و از خزانه میدهند و میگویند که ما در نفع
 شریک مزارع ایم پس در نقصانش چگونه
 شریک او نباشیم پس باید که پادشاه مسلمانان
 این سیرت را بطریق اولی اختیار نماید
 تا اینجا ترجمه فتاوی عالمگیری و غیره است
 (۱۵۴) و باید دانست که در هدایه و بحر الرایق (۱۵۴)
 مذکور است که مزارعان دیار ما از همه
 اراضی در اهرم میدهند و آنها را بر حال شان

کند اشته شده زیرا که اندازه گرفتن خراج
 بقدر طاقت مزارع از هر چیز که باشد
 می باید و از اینجا معلوم میشود که اگر
 پادشاه هندوستان هم زراعت کشاورزان برضای
 آنها عوض یکصاع در هر جریب بگیرد او را
 میرسد

فصل پنجم

در بیان عاشر و آنچه بآن

متعلق است .

(۱۰۵) [۱۰۵] عاشر کسی است که پادشاه او را برای

گرفتن صدقه از تجار بر رافقند رسوای گران

نشانند و تاجران از دزدان به حمایت او در امان

باشند و شرط است که عاشر حر و مسلمان

غیر هاشمی باشد کذا فی البحر الرایق

(۱۰۶) [۱۰۶] و هم در بحر الرایق و غیره مذکور

است که مال زکوة برد و نوع است یکی

ظاهر و آن مواشی و مالی است که تاجر بآن

بر عاشر بگذرد و دیگری باطن و آن طلا و نقره
واموال تجارت است که در مواضع خود باشد
(۱۰۷) و ولایت اخذ صدقات مال ظاهری پادشاه
و نمایان او را است و شرط ولایت اخذ آنست
که پادشاه قادر بر حمایت تجارت باشد پس اگر
خوارج بر شهری یا دیهی غالب آیند و آن
تاجران صدقات بگیرند پادشاه را مطالبه
با تجارت میرسد (۱۰۸) و هم شرط است که اموال
به نصاب رسیده یکسال بران گذشته باشد
و تفصیل نصاب در کتاب الزکوة مسطور کرده اند
(۱۰۹) و نیز شرط است که مال ظاهر باشد
و مالکش حاضر پس اگر اموال خانه شخصی
را در غیبت او حاضر آرند عاشر را اخذ از آن
میرسد (۱۱۰) و هم ضرور است که چهل
شرایط که در کتاب الزکوة مذکور کرده اند
مراعات آن نماید (۱۱۱) و تفصیل صدقات که
عاشر را از تجارت گرفتنی است اینکه از تاجر
مسلمان ربع عشر یعنی یک محصه از چهل

حصه و از دمی و بنی تغلب نصف عشر یعنی
 دو حصه از چهل حصه و از حربی عشر یعنی
 چهار حصه از چهل حصه بگیرد و در گرفتن عشر
 از حربی شرط است که ایشان هم از مسلمانان
 همین قدر میگیرند باشند پس اگر آنها از
 مسلمانان هیچ نمیگیرند مسلمانان هم از ایشان
 نگیرند و اگر کم از عشر یا زیاده از آن
 میگیرند مسلمانان نیز همانقدر بگیرند و اگر
 جمیع مال از مسلمانان بگیرند مسلمانان را
 نمی شاید که تمامی مال آنها بگیرند بل
 باید که عشر بگیرند و اگر معلوم نباشد که
 حربیان از مسلمانان چه میگیرند
 در آن حال هم باید که عشر بگیرند (۱۱۲)

هر که بر عاشر بگذرد مسلمان باشد یا دمی
 یا حربی و با او کم از دویست درم باشد عاشر را
 نگیرد که چیزی از او بگیرد هر چند داند
 که در خانه اش مال دیگری خواهد بود
 (۱۱۳) اگر کسی بر عاشر بگذرد و بگوید

که مالی که در اینجا بامین است و مالی
 که از جنس این مال در خانه من است بران
 یک سال نگذشته یا گوید که بر من قرض مردم
 است یا گوید که صدقه این مال را پیش از
 برآمدن بسفر بفقرا داده ام یا گوید که عاشر
 دیگر که در این سال در اینجا بوده از من گرفته
 و قول خود را مقرون بقسم نماید عاشر صدقه از او
 نگیرد پس در صورتیکه امام در آن سال عاشر
 دیگر را در آنجا نصب نکرده باشد سخن او را باور
 نکرده صدقه از او بگیرد و همچنین اگر انعامی
 از ای صدقه بعد از خروج بسفر نماید عاشر از او
 صدقه بشکیرد (۱۱۴) و اگر تاجر بگوید که صدقه (۱۱۴)
 بعاشر دیگر داده ام و بعد مدتی ظواهر شود
 که دروغ گو است صدقه از او باید گرفته
 اگر چه سالها گذشته باشد (۱۱۵) و در هر چه (۱۱۶)
 تصدیق قول مسلمان باید کرد تصدیق قول
 ذمی هم در آن باید کرد و اگر ذمی گوید
 که جزیه را بفقرا نداده ام تصدیق

- (۱۱۶) قول او نشاید کرد (۱۱۶). واگر مسلمانی
 یاذمی باسوایم برعاشر بگذرد و بگوید که
 صدقه اش بفقرا داده ام عاشر قول او را قبول
 ندارد و صدقه از او بگیرد و سوایم جمع سایبه
 است و سایبه عبارت است از چهار پامثل ششم
 و گاو و گوسپند که اکثر سال بجز اگاش
 گذارند (۱۱۷) و اگر مسلمانی یاذمی باسوایم و
 نقود برعاشر بگذرد و بگوید که این از ان من
 نیست قول او تصدیق کرده خواهد شد و اگر
 با عروض بگذرد و بگوید که برای تجارت
 میبرم هم قول او لایق تصدیق است و عروض
 جمع عرض است بسکون رای مهمله و آن
 عبارت است از متاع و هر شی که سواي دراهم
 و دنانیر باشد (۱۱۸) و اگر ذمی باخبر و خنزیر
 و چرم حیوانات مرده به نیت تجارت برعاشر
 بگذرد و قیبت آن به دو صد درم یا زیاده
 بران رسد عاشر از قیبت خبر و چرم صدقه گیرد
 و از خنازیر هیچ نگیرد (۱۱۹) و عاشر را باید

که تصدیق ثبوت حربی نکند مگر آنکه
 با او کنیزان باشند و ادعا کند که آنها مادران
 پسران اویند یا طفلان باشند و گوید که
 آنان پسران من اند (۱۲۰) و اگر مسلمانانی
 یانمی از راه بگذرد و عاشر از گنشتین او
 خبرد و رنشد و در سال دوم از آن آگاه گردد باید
 که صدقه هفت و سال بشکند (۱۲۱) و اگر کسی
 بر عاشر بگذرد و با او چیزهای سریع الغسال
 مثل شیر و فوا که و رطاب و بقول باشد صدقه
 از آن نگیرد هر چند که قیبتش به نصاب رسد
 (۱۲۲) و اگر کسی با مال بضاعت بر عاشر بگذرد
 عاشر صدقه از او نگیرد و بضاعت مالی را بگوید
 که مالکش بشخصی دهد تا بآن کسب کرده
 هر چه بران افزاید بخرج خودش درآورد و
 ذات المال را وقت طلب مالک با و باز دهد (۱۲۳)
 اگر تا چیزی بر عاشر خوارج بگذرد و او صدقه
 از وی بگذرد و باز بر عاشر سلطان بگذرد
 در اینجا نیز صدقه از او گرفته خواهد شد

فصل ششم

در تفسیر جریب و ذراع و درهم
و صاع و غیر آن

- (۱۲۴) در کتب معتبره فقه مسطور است که یکجریب شست گزد و شست گزد بذراع پادشاهی است و ذراع پادشاهی هفت قبضه است که بر ذراع عامه بیک قبضه زیاده میشود و هر قبضه چهار انگشت است و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدیگر است (۱۲۵) و در تبیین الحقایق شرح کنزالقایق مسطور است که درهم چهارده (۱۲۶) قیراط است و هر قیراط پنج جو است و در شرح وقایع مرقوم است که یکصاع هشت رطل عراقی است و آن چهار من است و من چهل استار (۱۲۷) و استار چهار ونیم مثقال (۱۲۷) و از قنای عالمگیری معلوم میشود که وزن مثقال

و آن بیست قیراط است (۱۲۸) و در جامع العلوم (۱۲۸)
 که کتابی است مشتمل بر مصطلحات
 هر علم مکتوب است که هر مثقال چهار و نیم
 مایه است پس استار یک توله و هشت و ربع
 مایه باشد از آنکه ۵ و ازده مایه توله است
 و باین حساب صاع عراقی دوصد و هفتاد
 توله میشود

فصل هفتم در بیان بیت المال و مصرف آن

(۱۲۹) در حواشی چلیبی بر شرح وقایه و در
 حسب المفتین و دیگر کتب مذکور است
 که اموالی که در بیت المال جمع میشود
 چهار قسم است قسم اول زکوة سوایم و
 عشور است و هرچه عاشر از تاجران مسلمان
 که بر او بگذرند بگیرد و معنی سوایم در
 فصل پنجم گذشت و عشور جمع عشر است
 بالضم و بیان آن هم گذشت و تفصیل زکوة

(۱۳۰) سوایم از کتاب الزکوة معلوم نمایند (۱۳۰)
 و مصرف این مال فقرا و مساکین و غلامین و
 مکاتبین و قرضداران و وامانندگان و ابن السبیل
 اند فقیر کسی است که کم از نصاب در ملک
 خود داشته باشد یا بقدر نصاب در ملک او
 بود و لکن مستغرق در حوائج او باشد
 و مسکین آنکه هیچ نداشته باشد و عامل
 شخصی است که صدقات و عشور را
 جمع کند و مکاتب غلامی را بخرید که مولایش
 با و گوید که هرگاه اینقدر مال فراهم آورده
 بهیلهای آزادی و قرضدار محتاج تفسیر نیست
 و مراد از وامانده نزد امام ابی یوسف کسی
 است که بنا بر افلاس از غنای بازماند و
 نزد امام محمد آنکه بسبب مغایرتی بحدی رقت
 نتواند و گفته اند که مراد از آن طلبه علم اند و هم
 کسی که سعی در طاعت خدا ایتعالی کند
 و ابن السبیل مسافری است که از مال خود
 دور مانده باشد و قید فقر در هر یکی ازین

- اشخاص معتبر است و جای که این قسم مال در آن جمع شود بیت المال صدقه اش نامند (۱۳۱) (۱۳۱)
- قسم دوم مالی است که از خمس غنائم و معادن و رکاز جمع کرده شود خمس بالضم پنجگانه حصه را گویند و غنائم جمع غنیت است و غنیت مالی است که از کفار بدست آرند و معادن جمع معدن است و آن زمیني است که در آن نقره و طلا و غیر آن پیدا شود رکاز مالی را گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد یا موضوع و تفصیل گرفتن خمس غنائم از کتاب السیر و گرفتن خمس معادن و رکاز از کتاب الزکوة دریافت نماید (۱۳۲) و مصرف این مال یتیمان (۱۳۲)
- اند و هم مساکین و ابن السبیل (۱۳۳) قسم سیوم (۱۳۳)
- خراج و جزیه است و هر چه عاشر از بنی تغلب و مستامن و ذمیان بشکیرد و مراد از مستامن کسی است که مستان نباشد و در دار الاسلام امان گرفته کم از یکسال اقامت ورزد و ذمی آنرا گویند که ادای جزیه قبول داشته

بدار الاسلام متقیم شوند و مصرف این مال قضاات
 و مفتیان و محاسبان و ولات و مدد کاران آنها و
 حفاظ و مفسرین و معلمین و متعلمین و مقاتلین
 اند و هم مصرف آن عمارت مسافر خانها و بناها
 و کندن نه‌رهای عظیم و بنا نهادن قلعه‌ها و
 بند کردن راه‌های مخالفان است و جای که
 اینچنین مال جمع شود موسوم به بیت المال
 خراج است (135) قسم چهارم مال لا وارث است
 و مالی که در راه یافتند و مالک آن معلوم
 نباشد (136) و مصرف آن نفقه مسریشان و نفیس
 و خرج دوائی آنها و کفن مردگان که مال
 نداشته باشند و نفقه لقیط و عقل جنایت و نفقه
 جای مانند گان است لقیط طفلی است زنده که
 وارثان او از خوف قحط یا از ترس تهمت زنا در
 راهش انداخته باشند و عقل به معنی دیوانه است
 و دین مالی است که در عوض خون شخصی
 داده آید و مراد از عقل جنایت اینجا آنست
 که اگر شخصی یکی را بکشد یا مجروح کند

یا عضوی از اعضایی او را قطع نماید و او مغلس باشد
 دیت از بیت المال داده شود (۱۳۷) و بر سلاطین و (۱۳۷)
 حکام واجب است که هر چهار قسم مال را جدا
 در بیت المال نگاهدارند و اگر در یکی از بیوت
 چهار گانه مال نباشد چیزی از بیت دیگر گرفته
 در آن گذارند و هرگاه در آن بیت فراهم آید عوض
 آن در بیوتی که از آن گرفته اند رسانند (۱۳۸) (۱۳۸)
 و هم بر سلاطین و حکام واجب است که حقوق را
 بار باب حقوق رسانند و محبوسش ندارند
 و در تقسیم مراعات انصاف کنند (۱۳۹) و پادشاه (۱۳۹)
 و مددکاران او را بقدر کفایت حاجت از اموال
 بیت المال گرفتن حلال است و زیاده بر آن
 جایز نیست و نمی‌شاید که اموال را گنج کنند
 و بهتر آن است که رزق دوماه یکباره نکشند
 و در هر ماه می‌گرفته باشند (۱۴۰) و اگر پادشاه (۱۴۰)
 ببیند که نه می‌از سر سنگی هلاک می‌شود
 باید که او را چیزی از بیت المال بدهد.

فصل هشتم

در بیان زمین موات و آنچه

متعلق بآن است

(۱۴۱) در جامع الرموز شرح مختصر وقایع

و دیگر کتب مسطور است که موات در شرع
زمینی را گویند که بسبب انقطاع آب یا غلبه

آن یا بسبب چیزی دیگر مردم را در آن افتناع
نماند چنانکه آب ناک شود یا شورستان گردد

(۱۴۲) و زمین افتاده که در ملک کسی نباشد

یا زمین مملوک در دین اسلام که مالک آن

معلوم نبود و از آبادانی دور باشد چنانکه اکثر

شخصی در منتهای آبادی به بلند ترین

آوازه بانگ زند در آن زمین بشنوند این نیز

موات بود (۱۴۳) هر که زمین موات را بحکم پادشاه

احیا کند مالک آن می شود اگر چه ذمی باشد

و اگر بی اذن سلطان احیا نماید مالکش نشود

(۱۴۴) و در فتاوی عالمگیری مذکور است که

- پادشاه را میرسد که زمین موات را اقطاع نماید -
 واگر پادشاه زمین موات را بشخصی اقطاع
 فرموده و آبآبادیش نکوشید باید که تا سه سال
 تعرض حال او نکند و چون سه سال بگذرد
 میرسد که بدیگری اقطاع نماید (۱۴۵) واگر (۱۴۵)
 شخصی زمین موات را احیا کرد و دیگری
 زراعت در آن نمود هیچی مالک آن است و مزارع
 را در آن مدخل نیست (۱۴۶) و احیاء زمین (۱۴۶)
 موات عبارت است از آنکه زمین را لایق زراعت
 گردانیده شود پس اگر شخصی کرد اگر
 زمین موات سنگها برچیند یا گاه و خوار را بریده
 بر اطراف گذارد تا مردم بدانند که این
 زمین را در قید خود آورده است باین وجه مالک
 نمیتواند شد (۱۴۷) و کندن چاه و سیر آب کردن (۱۴۷)
 زمین بآب آن و قطع نیستان و بیشه و کشیدن
 دیوار کردن زمین و بنا کردن عمارت و نشان دادن
 درختان هم احیای موات است (۱۴۸) واگر کسی (۱۴۸)
 زمین موات را از یاده بر نصف احیا کرد یا توسط

زمین را ابادان نمود و اطراف را گذاشت هر
 قدر که باقی است آنرا در حکم احیاء بشمارد و انب
 (۱۴۹) (۱۴۹) و اگر نصف زمین را معذور کرد بقیه در
 (۱۵۰) حکم احیاء اخل نخواهد بود (۱۵۰) زمیني که
 بسبب انحذاب آب دریای عظیم مثل دجله
 و فرات برمي آید اگر بازگشتن آب بآن
 محتبل است احیای آن درست نیست والا
 (۱۴۱) جایز است (۱۵۱) پادشاه هرگاه بشخصي حکم کند
 که زمین موات را احیاء نماید باین شرط که منافعتش
 از آن محیی باشد و زمین ببلکش در نیاید نزد
 (۱۵۲) امام البیکنیغه این شرط صحیح است (۱۵۲) اگر
 یکی زمین موات را احیاء کند و دیگری زمین
 مملوئت بجوانب اربعه آنرا ابادان نماید
 یا چهارگس یک یک جانب را بیک دفعه معذور نمایند
 پس شخص اول از هر طرف که خواهد راه آمد و
 رفت خود مقدر نماید (۱۵۳) هرگاه شخص در
 زمین موات چاهي یا چشمه کند دیگری در
 حریم آن چشمه و چاه کردن نمیتواند و حرم

چشمه در هر جانب از جوانب اربعه پانصد ذراع
 است بذراع عامه و بیان ذراع عامه در فصل ششم
 گذشت و حریم چاه در هر طرف از اطراف
 چهارگانه چهل گز است (۱۵۴) و اگر کسی
 (۱۵۴) در زمین موات نهري کند حریم آن از هر جانب
 نصف عرض نهر است و اگر کسی کار یز سازد
 حریض از هر سو جائی که آب بر زمین ظاهر
 نشود پانصد ذراع است و هر جا که ظاهر شود
 حکمش حکم نهر است (۱۵۵) و حکم حریم چشمه
 (۱۵۵) و چاه از هر چهار جانب که نوشته شد وقتی است
 که در هیچ یک از جوانب اربعه حق دیگری
 متعلق نباشد پس اگر شخصی چاهی در
 زمین خود کند و دیگری در منتهای حد
 حریم او چاه احداث نمود پس چاه این شخصی
 دیگر را حریم بجانب حریم شخص اول نخواهد
 بود (۱۵۶) هرگاه شخصی درختی را بحکم اسلام
 (۱۵۶) نشانده حریم آن پنج گز است پس اگر دیگری
 قصد نشان دادن درخت در آن حریم کند نمیتواند

فصل نهم

در بیان آنکه دارالاسلام در کدام
حال دارالحرب می گردد

(۱۵۷) در فصول عمادی و در شرح مختصر و قایم

تالیف ملا عبد العلی برجندی و دیگر کتب

(۱۵۷)

مستطوره است که امام اعظم رحمه الله فرمود که

دارالاسلام دارالحرب نمی شود مگر به تحقیق

سه چیز یکی این که در آنجا احکام شرک

جاری کنند و دوم اینکه دارالاسلام

بدن و الحرب متصل باشد یعنی میان مسافت

دارالاسلام و دارالحرب شهر دیگر برای

مسلمانان نبود سیوم اینکه در دارالاسلام هیچ

یک از مسلمانان و زمینان با مان اول باقی نماند

و مراد از مان اول آنست که هر واحد از

مسلمین و نه میبایست بر ذلت خود ایمان
 نداشته باشند یا آنکه هر کس از اهل اسلام و اهل
 ذمه در امان و مشرکان در آید و تا که این
 شروط ثالثه بیافته نشود اطلاق و ارا الحرب
 بر و ارا الاسلام نتوان کرد زیرا که شهر باجرای
 احکام اسلام و ارا الاسلام میشود پس تا که
 چیزی از احکام اسلام در شهری باقی ماندن
 شهر و ارا الاسلام است (۱۵۸) و شیخ الاسلام (۱۵۸)
 است پیچاپی در مبسوط ذکر کرده که تا حکمی
 از احکام اسلام در بلده از بلاد باقی است
 آن بلده و ارا الاسلام است و ارا الحرب نمیشود
 مگر بعد زوال قراین که دلالت بر و ارا الاسلام
 بود نشود و ارا الحرب بزوال بعضی
 قراین و ارا الاسلام می گردد و آن این است
 که احکام اهل اسلام در آن جاری شود (۱۵۹) (۱۵۹)
 در ملتقط است که شهرهای اسلام که
 در دست کفار است بی شک بلاد اسلام است
 و ارا الحرب نیست از آنکه کفار احکام کفر

دران جاری نمیکنند و قصاص انجام میسرمان اند.
 و رئیسانی که اطاعت کفار بضرورت
 میکنند هم از مسلمانانند و هر شهر که دران
 حاکم مسلمان از طرف کفار است جایز است که
 اقامت جبهه و اعیان و اخذ خراج و تقلید
 قصاصات کند و شهرهای که دران حکام مسلمان
 از طرف کفار نبیند مسلمانان را اقامت جبهه
 و اعیان دران رواست و قاضی بتراضی
 (۱۶۰) مسلمانین قاضی میشود (۱۶۰) و واجب است
 بر مسلمانان که باتفاق یکدیگر درخواست
 حاکم مسلمان برای شهر خود از رئیس ملک
 که غیر مسلمان است نمایند تا احتمال فتنه
 (۱۶۱) و فساد از خلق مرتفع شود (۱۶۱) و نزد
 صاحبین اعین امام ابو یوسف و امام محمد
 در الاسلام بهجده جریان احکام کفر
 در الحرب میشود و تحقیق امور در کفر را شرط
 نکرده اند و میگویند که چنانکه در الحرب
 بتجریان احکام اسلام در الاسلام می شود

ههچنهن ده ارلام باجراي احكام كفر
بي هيچ شرط ده ارالحرب ميگرده

12.7

12.7

DUE DATE

12.7.59

--	--	--	--

فیش ۲۹۶۵۳۴۱
 ۲۲.۵۵۹
 ۴۲۵۹
 ۲۲.۵۵۹
 رساله در ذکر احکام عشر و خراج

Date	No.	Date	No.